

بررسی ماهیت اعتقادی و حقوقی مکاتب فردگرایی یا اصالت فرد

سمیه صرامی^۱

نقیسه نکویی مهر^۲

چکیده

با افزایش تکنولوژی‌های نوین ارتباطی و از جمله اینترنت، فردگرایی افزایش یافته است و سبب شده است تا روابط جمعی و پیوندهای طبیعی و متعارف انسانی (به طور مثال روابط چهره به چهره و عاطفی) تضعیف شود. بر این اساس، چون نظر جمع و منافع جمعی تقدم و اولویت دارد، لذا هر نوع فردگرایی و اسبابی که به تقویت روحیه و فرهنگ فردگرایی کمک می‌کند، مذموم و نکوهش می‌شود. فردگرایی یا اصالت فرد، رکن مهم تئوریک در نظام «لیبرال - سرمایه داری» است و به تعبیری در قلب این نظام و ایدئولوژی بازار آزاد جای دارد. در این مکتب فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است. اگر دولتی هم تشکیل شده است باید در خدمت خواسته‌های افراد جامعه باشد. مفاهیم جمع‌گرایانه مثل «نفع جامعه» موهوم است. هر کس بهتر از دیگران نفع شخصی خود را تشخیص می‌دهد و اگر هم به دنبال خیر و نفع خود باشد در نهایت جامعه هم به خیر خواهد رسید. ما هیچ خیر مطلق و فضیلتی نداریم که بخواهیم بر اساس آن در زندگی فردی انسانها دخالت کنیم. دین و اخلاق و دولت و مصلحان و متفکران حق ندارند برای افراد نسخه و دستور صادر کنند. در این نوشتار ضمن بررسی دیدگاه‌های مختلف در مورد مکتب فردگرایی، به تناقضات و ایراداتی که این مکتب با اسلام دارد پرداخته شده است.

واژگان کلیدی

فردگرایی، لیبرالیسم، اسلام، حقوق، اصالت.

۱. دانشجوی دکتری حقوق، گروه حقوق خصوصی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: nafas.nekouimehr@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری حقوق، گروه حقوق عمومی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

Email: nafas.nekouimehr@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۱۱/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۵

طرح مسأله

فردگرایی یا فردباوری^۱ دیدگاه اخلاقی، فلسفه سیاسی، ایدئولوژی یا مرام اجتماعی است که بر ارزش اخلاقی فرد تأکید می‌کند. فردیت» به یک تعبیر بدین معناست که هر آدمیزاد دارای خلوت و حریم خصوصی فیزیکی و روانی، و عقیده فردی و دیگر حقوق اساسی است که در هر شرایطی می‌بایست محترم شمرده شوند. فردگرایان اعمال اهداف و خواسته‌های شخص را ترویج می‌کنند و بنابراین برای استقلال و اتکای به نفس ارزش قائل می‌شوند و از این دفاع می‌کنند که منافع فرد باید نسبت به حکومت یا یک گروه اجتماعی در اولویت باشد، و در عین حال با دخالت خارجی در امور شخصی توسط جامعه یا نهادهایی چون دولت مخالفت می‌کنند.

فردگرایی فرد را در مرکز توجه خود می‌نهد و بدین ترتیب «با این بنیان اساسی شروع می‌کند که فرد بشر در تقیلا خود برای آزادی دارای اهمیت اساسی است. "لیبرالیسم، اگزیستانسیالیسم و آنارشیزم مثال‌هایی از جنبش‌های هستند که فرد بشر را چون واحدی مرکزی برای تحلیل در نظر می‌گیرند. بنابراین فردگرایی «حق فرد برای آزادی و رسیدن به استعدادهای نفس خویش» است. (کوزر، ۱۳۸۳: ۲۲)

این لفظ همچنین برای اشاره به «کیفیت فرد بودن؛ فردیت» مربوط به داشتن «مشخصه فردی؛ یک ویژه خو» مورد استفاده قرار گرفته است. زین رو فردگرایی با منافع هنری و بوهمی و شیوه‌های زندگی که در آن گرایشی برای خویش آفرینی وجود دارد و همچنین با مواضع فلسفی و اخلاقیات اومانیستی مرتبط است تا سنت یا دیدگاه‌ها و رفتارهای توده‌ای مردمی فردگرایی را می‌توان جهان‌بینی‌ای تصور کرد که فرد در مرکز آن قرار دارد. اهداف فردی، ویژگی‌های منحصر به فرد، فرمان راندن بر خویشتن، کنترل شخصی در عین احترام به فردیت دیگران و توجه به مسائل اجتماعی از خصوصیات این نوع جهان‌بینی است. جمع‌گرایی را نیز می‌توان وجود یک سری تعهدهای گروهی و متقابل میان اعضای گروه بدانیم که افراد موظف به اجرای آن‌ها هستند.

اغلب پنداشته می‌شود آنچه در یک فرهنگ صادق است برای تک تک افراد درون

آن فرهنگ نیز درست می‌باشد. به عبارت دیگر افراد درون یک فرهنگ فردگرا، همگی فردگرا بوده (فرد محوری) و آنهایی که در فرهنگ جمع‌گرا زندگی می‌کنند همگی جمع‌گرا هستند (جمع محوری). باید گفت که این دیدگاه همیشه صحیح نیست. تریاندیس و همکارانش (۲۰۰۱) چندین فرهنگ را مطالعه کردند و به این نتیجه رسیدند که تنها حدود ۶۰٪ افرادی که در یک فرهنگ فردگرا زندگی می‌کنند فرد محور هستند. در فرهنگ‌های جمع‌گرا نیز حدود ۶۰٪ از افراد جمع محور بودند؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که بین خصوصیات یک فرهنگ و افراد درون فرهنگ مزبور رابطه کاملاً مستقیم وجود ندارد.

هر انسان ادراکی از وجود خویشتن دارد که آن را می‌توان هویت شخصی یا خود نام نهاد. مجموعه این تصورات در یک کلیت کم‌وبیش منسجم وحدت می‌یابند و خودپنداشت فرد را می‌سازند. خودپنداشت مجموعه تصورات انسان درباره ویژگی‌های درونی و برونی خویش است. همانگونه که انسان واجد خودپنداشت فردی می‌شود، بتدریج واجد تصوراتی از جامعه و فرهنگی که در آن زیست می‌کند نیز می‌شود که می‌توان آن را خودپنداشت جمعی نامید. خودپنداشت فردی ناظر به هویت شخصی و خودپنداشت جمعی ناظر به هویت جمعی است (سندل، ۱۳۷۴: ۱۲۳).

در جوامع سنتی متأسفانه تنها بدیلی که برای جمع‌گرایی شناخته و تصور می‌شود خودپرستی^۱، یا به زبان آشناتر «تک‌روی» است. تک‌روی البته مفهومی متفاوت از فردیت است؛ «فردیت» قبول این امر است که فرد دارای کرامت، حیطه شخصی و حقوق اساسی است. در حالی که «تک‌روی» به رسمیت شناختن این حقوق تنها برای خود (یا در نهایت نزدیکان خود) است و سلب آن از دیگرانی که معمولاً به چشم «رقیب» دیده می‌شوند.

۱- نظریات فردگرایی

زیمل؛ در عرصه جامعه‌شناسی و فلسفه اجتماعی تا به امروز از تحلیل گئورک

زیمل^۱، از فردگرایی در شرایط اقتصاد پولی و سرمایه‌داری، نمی‌توان صرف نظر کرد. به نظر زیمل، تاریخ جدید، آزادی فزاینده فرد را از بندهای وابستگی شدید اجتماعی و شخصی، نشان می‌دهد، ضمن آن که فرآورده‌های فرهنگی ساخته انسان، بیش از پیش برانسان چیرگی می‌یابند. او معتقد است، تجمع‌های جوامع پیشین، تخصیص کارکردی پیدا نکرده بودند؛ بلکه فرد را از طریق وابستگی‌های تمایز نیافته، به جامعه پیوند می‌زدند. وانگهی، تمام شخصیت فرد، تحت تسلط اربابان بود.

اما اصل سازمانی در جهان نوین با اصل سازمانی جوامع پیشین، تفاوت بنیادی دارد. یک فرد، عضو بسیاری از حلقه‌های به خوبی مشخص است؛ اما هیچ‌یک از این حلقه‌ها، تمام شخصیت او را دربر نمی‌گیرند و بر او نظارت تام ندارند و این از نشانه‌های تحوّل فرهنگی است. (کوزر، ۲۶۹:۱۳۸۳)

وابستگی چندگانه به انواع حلقه‌های اجتماعی، به خود آگاهی بیشتر می‌انجامد. همین که فرد، از چیرگی حلقه کوچکی که شخصیتش را در چهارچوب محدوده‌هایش اسیر می‌سازد، رهایی می‌یابد، از یک نوع ادراک رهایی، آگاه می‌شود. وجود شبکه حلقه‌های اجتماعی، پیش شرط پیدایش فردگرایی است. از این رهگذر، نه تنها انسان‌ها نسبت به یکدیگر ناهمانند می‌شوند؛ بلکه فرصت آن را می‌یابند، که در زمینه‌های اجتماعی گوناگون بدون زحمت حرکت کنند (کوزر، ۲۶۷:۱۳۸۳).

زیمل برای روشن کردن تقابل فردیت با جنبه‌های اجتماعی، از دو اصطلاح فردیت کمی و فردیت کیفی بهره برده است. به نظر او، فردیت کمی از قرن ۱۸ باقی مانده است و طبق آن هر فرد، پذیرا یا منکر مجموعه‌ای از ارزش‌هایی است، که گروه ساخته او و اعتبارش را از آن پذیرش و انکار بدست می‌آورد.

فردیت کیفی در نیمه‌های قرن ۱۹ به وجود آمد؛ که در آن فرد، فراتر از نقشی که در گروه دارد، یکه انگاشته می‌شود. اهمیت او "برای خود" است. کسی که نمی‌توان به جای او کس دیگری را قرار داد. می‌توان گفت که نسبت فرد، با جمع، در شکل ایستایش، به

1. Georg Simmel(1858-1918)

فردیت کمی مرتبط می‌شود و در شکل پویا، به فردیت کیفی وابسته است. اولریش بک^۱؛ نظریه دیگری که جدیدتر و دارای اهمیتی ویژه در عرصه نظریه‌های فردگرایی است، نظریه اولریش بک درباره روند فردی شدن جایگاه اجتماعی افراد، زندگی‌نامه‌ها و در نتیجه بی‌استاندارد شدن طبقات و اقشار اجتماعی است. آلبرت شر^۲؛ نظریه فردگرایی را می‌توان با استناد به آلبرت شر^۲، به صورت زیر طبقه بندی کرد:

۱. **نظریه مبتنی بر فرهنگ**؛ بر اساس این نظریه، تدوین معانی واحد و مفهومی فراگیر و کلی، برای تشریح تمایزات و گوناگونی اجتماعی، هرروز دشوارتر می‌شود. گرایش عمومی در جهت پیدایش افراد به صورت موجوداتی منفرد، با مسئولیت شخصی است. این افراد منفرد هستند، که زندگی خود را تعریف می‌کنند و به آن معنا می‌بخشند؛
۲. **نظریه مبتنی بر ذهن**؛ کنش و تجربه فردی هرکسی، کمتر تحت تأثیر عواملی چون وابستگی‌های طبقاتی، قشری و مقررات کلی قرار می‌گیرند (شفرر، ۱۳۸۴: ۱۲۹)

۲- پیامدهای فردگرایی در عرصه‌های مختلف حیات

۱-۲- برابری در عرصه سیاسی

مسئله برابری و حقوق مساوی بر هر دو طبقه یعنی حکومت شوندگان و حکومت کنندگان تأثیر به‌سزای از خود به جا گذاشته است. زیرا در بسیاری از جوامع می‌بینیم که افراد آن با تأثیرپذیری عمیق از مفکوره فردگرایی خواستار حقوق مساوی اند و از نظام‌های سیاسی شان می‌خواهند تا با آنان به شکلی که می‌خواهند، برخورد کنیم (شفرر، ۱۳۸۴: ۱۳۰).

۲-۲- آزادی ملکیت در عرصه اقتصادی

در تعریف ملکیت از دید فردگرایی، باید گفت که ملکیت، هر آنچه را بتواند به شیوه ای قانونی به تملک درآید شامل می‌شود و از این رو هم سرمایه اندوزی و هم وسایل تولید را در بر می‌گیرد، تملک دارایی مادی، به واقع، بیان مشخص آن ملکیتی است که ما

از قبل بر خویشتن و اعمال و پیشه خویش داریم و حتی کسی که هیچ دارایی مادی نداشته باشد باز هم مالک جسم، مهارت‌ها و کار خویش است. انسان با تملک هر چیز و ارزش دادن به آن، با کار خود، تا جایی که از قانون طبیعت یعنی از قاعده عقل و انصاف تجاوز نکند و به دیگران و اموال آنها زیان نرساند، مالک مشروع آن چیز می‌شود و حکومت باید از حق طبیعی ملکیت، که افراد پیش از ایجاد جامعه داشته‌اند حمایت کند.

۲-۳- آزادی در عرصه اجتماعی

آزادی‌ای که بر مبنای فردگرایی انسان محوری گذاشته شده است، حداکثر آزادی ممکن است که تکوین جامعه را ممکن سازد. در داخل جامعه، آزادی مطلق بشر، خواه ناخواه مقید می‌شود و بدین ترتیب، بخشی از شئون فرد، قربانی قید و بندهای اجتماع می‌گردد. تمام مساله در فردگرایی با آگاهی به این مساله، آن است که هزینه ساخت اجتماع به حداقل ممکن رسیده، کمترین حد آزادی فرد از دست برود. چون با گذشت برخی آزادی‌ها و محدود کردن حداقلی آنها، ثمره‌ای بس عظیم و حیاتی عاید فرد می‌شود. این ثمره، امکان زیست و ادامه حیات از طریق عکس‌العمل با هم‌نوع است.

از انقلاب کبیر فرانسه، به بعد، آزادی با تأمین تساوی فرصت برای پرورش استعداد های افراد یک جامعه، همبستگی نزدیک پیدا کرده است. ماکیاولی در کتاب گفتارها نوشته است در جامعه‌ای که حکومت استبدادی، جای آزادی را می‌گیرد، آن جامعه، دیگر پیشرفت نمی‌کند نه ثروتش افزایش می‌یابد و نه قدرتش و در بیشتر موارد، جامعه در سراسیمه زوال می‌افتد.

۲-۴- مطلق‌گرایی در عرصه تعریف از عقل

فردگراها با توجه به مبانی فرد‌گرایانه خود، برای عقل، حدود و وظایفی قابل‌بده اند. از آنجایی که از دید لیبرالیزم هر هدف یا شیئی به این دلیل که خواستنی است، خوب است؛ از دید لیبرال‌هایی چون هابز، هیوم و بنتام، کار عقل این است که چگونگی ارضاء خواهش‌ها، سازش دادن آنها با یکدیگر و با خواهش برای همان چیز از سوی دیگران را معین کند، اما از نظر برخی لیبرال‌های دیگر چون اسپینوزا و کانت، عقل صرفاً توانایی محاسبه و روشن‌اندیشی تلقی نمی‌شود. از دیدگاه آنها انسان عاقل، آن نیست که عقل را

صرفاً به مثابه چراغ راهنما یا یاور خواهش های خویش به کار گیرد. عاقل کسی است که به وسیله عقل، خود را از قید جباریت میل و خواهش می رهاند و مطابق با اصول کلی زندگی می کند.

۲-۵- سکولرزم در عرصه دینی

در مورد تأثیرات فردگرایی بر عرصه دین، دو نکته تذکر دادنی است: اول اینکه عصر اصلاح دینی با رشد فردگرایی انسان محوری همزمان بوده است و دوم اینکه به لحاظ فنی، فردگرایی یکی از عناصر مفهومی در صورت بندی سکولرزم است. (گاراندو، ۱۳۸۳: ۷۶)

تأثیرات فردگرایی بر دین در چند محور قابل دسته بندی است:

۱. توجه به فرد

۲. توجه به آزادی طلبی و استقلال طلبی

۳. تسامح و تساهل دینی

۴. ماتریالیزم و دین

۳-اسلام و مکتب فردگرایی

فردگرایی " در نگرش اسلامی مذموم است، زیرا همه خلائق مظاهر اسماء الهی هستند و از ذات احدیت سرچشمه گرفته اند. پس از سیر در قوس نزول و پذیرش کثرت، در یک قوس صعودی به گونه ای جمعی به سوی عالم وحدت الهی در حرکت هستند و لذا آداب مذهبی اسلام به صورتی جمعی اجرا می شود و هر انسانی که تحت اسمی از اسماء الهی است تنها در صورت وحدت با سایر انسانها و عشق ورزی به دیگران و سعادت خود را در سعادت جمع دیدن، لایق ورود به رضوان الهی می شود، اما انسان خودبین و خودبرتربین، امکان ورود به ساحت الهی را ندارد زیرا خودبرتربینان کسانی هستند که ورودشان به بهشت چون ورود شتر به سوراخ سوزن محال است.^۱

در این دیدگاه انسان حق ندارد به انسان دیگری نگاهی ابزارری داشته باشد بلکه موظف است تا در یک تعامل دائمی با سایر انسانها به ایشان خیر برساند تا سرانجام خیر

تسری پیدا کند و جامعه خیرات و فضایل، با عشق به مخلوقات، به عنوان مظاهر الهی، افراد انسانی را به رشد اجتماعی و فلاح و سعادت جاودانه برساند که از دیدگاه اخلاق اسلامی رشد فرد از رشد اجتماع جدا نیست، اما هرگاه جامعه به منزله مجمع اراده‌ها و تمایلات فردی تلقی شود هرگز نمی‌توان از این افراد نظام اجتماعی مطلوبی ساخت، زیرا کثرت برای این جامعه امری ذاتی است و وحدت و جمعیت امری عرضی برای آن مطلوب می‌شود در حالی که در مدینه فاضله اسلامی که انگیزه‌ها در جهت قرب به صفات الهی شکل می‌گیرند فرد اخلاقی دیگران را بر خود ترجیح می‌دهد و لذا تراحمی در طلب خیر و فضیلت حقیقی که تقرب به خداست رخ نمی‌دهد.

اگر طلب ماده برای فرد اقتضای تراحم با دیگران را دارد از خود گذشتگی، دروازه ورود به ملکوت الهی می‌باشد و از آنجا که میدان ایثار و گذشت به اندازه عرض آسمانها و زمین برای هر فردی گسترده است هرگز جدال و کشمکش در نمی‌گیرد. شاید بتوان گفت دوزخ تنگ و تاریک، تجسم تنگی و تاریکی خودخواهی و خودبرتربینی است و وسعت بهشت، تجسم سعه ایثار و از خود گذشتگی است. بنابر این جامعه مبتنی بر تمایلات و خواسته‌های متفرق و متکثر افراد نمی‌تواند وحدتی ذاتی داشته باشد بلکه وحدتش امری عارضی و اعتباری است و احاطه ربوبیت الهی بر جانهای محاط و متکثر، عامل ذاتی وحدت اجتماعی و وفاق در اخلاق جمعی است (جهانیان، ۱۳۷۸: ۵۴).

از قرن شانزدهم در غرب فردگرایی اخلاقی شکل می‌گیرد و فلسفه اخلاق دچار آفت فردگرایی شد، اما در حالی که اگر فضایل اخلاقی به جای اتصال با امیال و اراده‌های افراد مختلف به سرچشمه واحدی متصل شوند انسان از خطر خود باوری اجتماعی نجات خواهد یافت و خواست‌های خود را حول محور جمعی شکل خواهد داد، هر چند شرایط جامع و طبایع افراد، متفاوت باشند که این سرچشمه واحدی چیزی به جز چشمه‌ای وحیانی که همگان را به یک ریسمان واحد فرا می‌خواند نیست که "و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا".

مجرای پیوستن به خدا جز از طریق خلق نیست چنانکه اعمال عبادی اسلام از جمله نماز به صورت جمعی انجام می‌شود و حتی اگر به صورت جماعت صورت نگیرد اما

ضمایر به کار رفته در این عمل عبادی متکلم مع الغیر است مانند اهدنا الصراط المستقیم به این معنا انسان هدایت فردی خود را کافی نمی داند، بلکه همواره هدایت جمع را طلب می کند، زیرا خودیت و فردیت خود را در جمع مستحیل می بیند. هم چنین زکات به منزله از خودگذشتگی ایثارگرانه ای است که حصار خودخواهی و فردیت را ویران می کند. امر به معروف و نهی از منکر، حج، جهاد و همه این اعمال در جمع معنا می یابد تا جایی که حتی انسان مومن در لحظه وفات خود نیز خویش را در صف مومنین ملاحظه می کند و عرضه می دارد: ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار.

۳-۱- اختلاف و چالش بین اسلام و لیبرالیسم

بین اسلام و لیبرالیسم در چند مورد عمده اختلاف وجود دارد که البته بعضی از اختلافات منحصر به لیبرالیسم نیست، بلکه سایر اندیشه هایی که در اساس با لیبرالیسم مشترک هستند آنها نیز با دین، در این موارد ناسازگار هستند. در اینجا فهرست وار به چند نقطه اشاره می شود.

یکم: یکی از موارد عمده ی چالش بین اسلام و لیبرالیسم، مسأله ی آزادی است. لیبرالیسم همانطور که گذشت برای آزادی ارزش مطلق قائل است و بر اساس مکتب حقوق طبیعی، حق حیات، حق آزادی و حق مالکیت را اصل قرار می دهد که همه افراد و نیز دولت باید آن را محترم شمرده و به آن لطمه وارد نکنند.

اما در اسلام آزادی ارزش مطلق نیست بلکه ارزش مطلق کمال نهایی انسان است که همراه با قرب الهی و از راه اطاعت و تبعیت از فرامین حاصل می شود. در هر موردی که خداوند آزادی را تجویز کرد و در هر محدوده و دایره ای که مشخص کرد، انسان باید پیروی کند. در اسلام آزادی ها محدود به حدود الهی است. گاهی ترویج عقیده ای را ممنوع و حرام می کند. توهین به مقدسات دینی و شخص پیامبر و ائمه معصومین را مستوجب مجازات شدید می داند. ... محدوده ی قانون و آزادی در لیبرالیسم رعایت مصالح مادی است - بر اساس انسان محوری و مادیگری - اما در اسلام محدوده ی آزادی رعایت مصالح مادی و معنوی است (بوردو، ۱۳۸۳: ۶۵).

دوم: نقطه ی دوم اختلاف این است که لیبرالیسم و برخی از مکاتب دیگر انسان را

محدود به من طبیعی می‌داند. انسان مداری و اومانیسیم موجب این شده که در مکتب لیبرالیسم فقط به بُعد مادی و حقوق طبیعی انسان توجه شود (حیات - آزادی - مالکیت). انسان چیزی نیست جز مجموعه‌ای از غرایز و امیال مادی و حیوانی. این انسان است که ارزش‌ها را می‌آفریند، قوانین را وضع می‌کند و سرنوشت خود را تعیین می‌کند. اخلاق و دین و سایر امور باید خود را با انسان هماهنگ کنند و بالعکس. در این مکاتب صریحاً نمی‌گویند که دنبال دین و آخرت نرو، اما می‌گویند کاری به آنها نداریم و در عرصه‌های مختلف زندگی، معنویت و دین را ملاحظه نمی‌کنند، که در نتیجه بطور قهری دین به حاشیه رانده می‌شود و سکولاریسم (= جدایی دین از دنیا و سیاست و اقتصاد و اجتماع) مولود شوم چنین طرز تفکری خواهد بود (تونی، ۱۳۷۸: ۵۴).

اما در اسلام انسان دارای دو بعد مادی و معنوی است که اصالت با روح و معنویت است و بدن مادی حامل و مرکب انسان حقیقی است. انسان بدون معنویت و اخلاق و دین و توجه به خالق و معبود، اساساً انسان نیست، بلکه حیوانی دو پا است مثل سایر حیوانات بلکه بدتر از آنها. در نتیجه در تمام شئون بشری - اقتصاد، سیاست، فرهنگ و هنر و ... - معنویت و من واقعی و روحانی را اصل و ملاک قرار می‌دهد و دین را به صحنه‌ی دنیا و جامعه می‌کشاند.

سوم: آزادی بیان و اندیشه، در تفکر لیبرالیستی محدودیتی ندارد چون موجب سلب آزادی بیان دیگری نخواهد شد. چون فکر و سخن ما اصطکاک با حقوق مادی دیگران ندارد قهراً هر چه می‌خواهیم می‌توانیم بگوییم و ابراز کنیم.

اما در تفکر الهی و دینی آزادی بیان محدود است. همانطور که اشاره شد نوشتن یا طرح بعضی از مطالب در اسلام ممنوع است و خرید و فروش نوشتجات گمراه‌کننده حرام است. دشنام دادن به مقدسات دینی و چهارده معصوم (ع) در اسلام از تعرض به مال و ناموس و جان افراد، گناهش بزرگتر است و لذا باید با آن برخورد کرد و آن شخص را مجازات نمود. یکی از مسائل مورد اختلاف ما با غربی‌ها امروز بر سر مواردی مثل توهین سلمان رشدی به مقدسات دینی است. ریشه‌ی اختلاف به این طرز تفکر و دیدگاه نسبت به انسان و آزادی‌های قانونی باز می‌گردد. البته بگذریم از این نکته که حتی در تفکر

لیبرالی و غربی نیز توهین به افراد و اشخاص جرم و قابل پیگیری است، چه رسد توهین به یک گروه عظیم و افکار آنها. اما توهین در فرهنگ ایشان معنای خاصی دارد و مثلاً شامل نسبت زنا زادگی یا همجنس بازی نمی شود.

چهارم: در اسلام حق قانون گذاری مختص به خداوند است اما در لیبرالیسم مردم و انسانها هستند که به قوانین اعتبار می دهند. اسلام طرفدار قانون بیشتر و هدایت در جمیع شئون بشری است و حتی در مورد نظافت و اصلاح سر و صورت و خوردن و خوابیدن و نیز در مورد افکار و خطورات ذهنی هم دستور دارد، اما لیبرالیسم طرفدار قانون حداقل است و می گوید وضع قوانین باید در حد ضرورت باشد (میرمعزی، ۱۳۷۸: ۵۶).

لیبرال می گوید حق قانون گذاری از آن مردم و اکثریت جامعه است. از چه طریقی؟ ... بعضی از افراد چه حقی دارند که برای سایرین قانون وضع کنند؟ در اینجا بحث به بن بست می رسد و جواب قطع می شود. و عملاً زور و قدرت حاکم می شود.

در اسلام ریشه ی اعتبار قوانین به مالک حقیقی موجودات بر می گردد و اوست که حق قانون گذاری در جمیع موارد را دارد و دیگر جای سوال باقی نمی ماند.

پنجم: لیبرالیسم دولت مطلوب را دولتی می داند که فقط از چارچوب های کلی حیات اجتماعی دفاع می کند. دولت باید رفاه گستر باشد و هر چه کمتر در امور مردم دخالت کند و بر اساس تفکر فرد گرایی و اصالت فرد، قوانین اجتماعی باید به حداقل برسد و آزادی های افراد بیشتر تأمین گردد. وظیفه دولت برقراری نظم و امنیت است برای آن که افراد هر چه بیشتر از رفاه و لذتهای مادی برخوردار شوند. اما در اندیشه ی اسلامی، دولت باید هم رفاه گستر باشد و هم فضیلت گستر. هم جان و مال و ناموس افراد را حفظ کند و هم معنویت و اخلاق فرد و جامعه را تعالی بخشد. در موارد تعارض، حقوق جامعه بر فرد مقدم می شود و جانب فضیلت بر جانب رفاه و مادیت رجحان می یابد. وظیفه حکومت اسلامی هدایت جامعه به سوی مصالح مادی و معنوی است (آریلاستر، ۱۳۷۷: ۲۳۱).

به عنوان نمونه توجه بفرمایید که اسلام حتی به اقلیت های مذهبی و اهل ذمه هم اجازه نمی دهد که در جامعه، علناً مرتکب محرمات شوند و مثلاً شراب خواری کنند. یا

در ایام ماه مبارک رمضان به مسلمانان و سالم و مریض و معذور و غیر معذور اجازه نمی‌دهد که در حضور و مرئی و منظر دیگران روزه خواری کنند و دولت اسلامی موظف است از این موارد خلاف جلوگیری کند (اندروو، ۱۳۷۸: ۳۲).

ششم: لازمه‌ی تفکر لیبرالیستی، تسامح و تساهل در برخوردهای مختلف است؛ گرچه در عمل، دولت‌های غربی در این جهت عمل نمی‌کنند و کسانی که به دین و معنویت و اخلاق و احکام الهی توجه می‌کنند در جوامع مدرن محکوم و از بعضی حقوق محروم هستند.

اسلام گرچه شریعت سمحه و سهله است اما مدارا را در چارچوب احکام الهی مجاز می‌داند و کسانی که حدود الهی را مراعات نمی‌کنند توبیخ می‌کند و در مواردی با شدت و غلظت برخورد می‌کند. حتی به اهل کتاب هم اجازه‌ی هر فعالیت خلاف دینی را نمی‌دهد، همان‌طور که مسلمانان نیز هر کاری را در صحنه‌ی اجتماع حق ندارند انجام دهند (Abbagnano, 1998:234).

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که تفکر اسلامی با تفکر لیبرالیستی ۱۸۰ درجه مخالف

دارد و به هیچ وجه قابل جمع نیستند

نتیجه گیری

فرد گرایی به عنوان یکی از عناصر اصلی لیبرالیسم دارای تناقضاتی می باشد. از یک سو از دید لیبرالیسم، جامعه و نهادهای آن، چیزی بیش از مجموعه افراد نیست، و از سوی دیگر، فرد در تقابل با جامعه قرار دارد و عمل جمعی و فردی، تفاوتی کیفی با یکدیگر دارند. به عبارت دیگر، فرد باید در ساختار جامعه، راهی جهت ارضای تمایلات فردی خویش بیابد. در نتیجه باید جامعه، موجودیتی متعارض با این یا آن فرد داشته باشد.

همچنین اگر چنان که فردگراها همواره تکرار می کنند جامعه از افراد و یا گروه های گوناگون تشکیل می شود، چگونه است که این افراد گوناگون هنگامی که گرد می آیند بدین گونه متحداً غیر اخلاقی و شوم یا اخلاقی و نیک عمل می کنند؟! همچنین شکل گیری و رشد پوپولیسم، خود گواهی بر آن است که اجتماع انسانی افراد، موجودیتی علاوه بر تک تک افراد پدید می آورد.

از بعد عاطفه گرایی، نیز می توان فردگرایی را به نقد کشید. گرایش طبیعی فردگرایی لیبرالی، اندیشیدن به فرد به صورتی مجزا و خود کفاست. اما یقیناً مردم به ندرت، در تنهایی ارضاء می شوند، و غالباً رابطه با دیگران در سطوح مختلف و گوناگون، از آشنایی تصادفی تا عشق و علاقه مادام العمر است که رضایت خاطر به بار می آورد.

یکی دیگر از تناقضات عمده فردگرایی این است که از یک طرف، معمولاً با مفهوم ضمنی نوعی اصل برابری همراه است و اصل حرمت گذاری به انسان به مثابه هدف فی نفسه، غالباً یکی از اصول اساسی فردگرایی قلمداد می شود. اما در درون لیبرالیسم، رشته دیگری وجود دارد که مؤکداً مدعی خودپرست بودن طبیعت فرد است و از این رو، میل به آن دارد که افراد دیگر را نه به عنوان هدف، بلکه به مثابه وسیله رسیدن به اهداف خویش قلمداد کند. بعضی از برجسته ترین نظریه پردازان لیبرالیسم از قبیل هابز، لاک، بنتام و حتی جان استوارت میل، هر دوی این رشته های فکری را با هم ذکر کرده اند.

در نتیجه، فردگرایی تصویری متناقض از افراد بشر ارائه می دهد، تصویری خیر و شر و نمی توان هر دو را در یک تئوری معقول گنجانند مگر آنکه موجودیتی برای جامعه نیز لحاظ کنیم که ماهیت فردی در تعامل و بر همزیستی دو طرف با آن است و بدین سان به

لحاظ طبیعت ذاتی اش گاه به خودپرستی متصف می شود و به لحاظ جایگاهش در جامعه گاه به محترم بودن. ولی با توجه به نصوص وارده در اسلام عزیز، طبیعت ذاتی انسان، شر نیست، بلکه لوح سفیدی است که در تعامل دو طرف فرد و جامعه شکل می گیرد.

نقد دیگر از آن جهت است که منبع فرد گرایی، غرایز و حاجات فرد می باشد؛ اما تصویر انسان هایی که غرایز و ذائقه های شان را مستقل از هرگونه فشار خارجی، به طور کامل از فطرت خویش کسب می کنند، مثلاً آن، انسان هایی است که از آموزش و پرورش، فرهنگ، عادات و تاریخ و رسوم خود تأثیر نپذیرفته اند. این طرز فکر، تمامی آن تبلیغات و مناسبات عمومی را نیز که بخصوص به منظور قالب ریزی ذائقه ها و برانگیختن امیال پنهان او ابداع شده اند، نادیده می گیرد. لیبرالیزم معمولاً وجود شکاف بین امیال و آرزوهای واقعی یا بنیادی مردم و امیال بیان شده آنها را که در اعمال و انتخاب های شان و به میزانی کمتر در گفته های شان منعکس می شود، نپذیرفته است. از آنجا که برای فرد لیبرال تجربه باور، عمل، گویاتر از گفتار است، تفکر در مورد خواست هایی که ممکن است مردم در فلان شرایط آرمانی دیگر داشته باشند اصلاً مطرح نیست. از نظر لیبرال ها، امیال ظاهری مردم همان امیال واقعی آنها است و باید مورد احترام قرار گیرد.

نقدی نیز بر فردی دانستن تعقل و معرفت بر فرد گرایی وارد است. اینکه معرفت وابسته به تجربه های فردی است را نمی توان پذیرفت، زیرا می دانیم که استعداد تعقل، مانند سایر صفات فرد، حتی اگر قوه ای ذاتی باشد، باید در فرآیند آموزش و راهنمایی تکامل یابد و بدین جهت است که نهاد آموزش و پرورش در هر جامعه یافت می شود. پس بنا بر این، تعقل و معرفت بیش از آن که موهبتی صرفاً طبیعی و فردی باشد، اجتماعی است. همچنین برخی اندیشمندان همچون آربلاستر گوشزد می کنند که به رغم اعتقاد لیبرالی به عقل و حرمتی که برای حقوق و آزادی فردی قائل است، هیچ گاه اعمال زور یا کشتن را نفی نکرده است و در این حد، ادعاهای آنها مبنی بر استفاده انحصاری از عقل و اقناع، دروغ است.

یکی از مهم ترین محدودیت های فرد گرایی لیبرال، مقید داشتن مقیاس زمانی آن به حال و آینده نزدیک است. اتکاء به گذشته و بار موروثی سنت ها به عنوان کوششی

نامشروع در جهت شانه خالی کردن از مسؤولیت های فرد برای شکل بخشیدن به عقاید خود و برگزیدن به اختیار خویش، نفی شده است. اکنون چنین می نماید که توجه به آینده نیز با سوء ظن نگریده می شود، زیرا با خطر پدید آمدن نوعی ناکجا، آبادگرایی غیر انسانی و ضد تجربی همراه است (Luik, 1998: 134).

انتقاد دیگر بر فردگرایی از ناحیه ضد انسان محوری وارد شده است. ضد انسان محوری معتقد است انسان محوری در تضاد شدید با طنین مثبت اولیه اش یعنی انسان محوری سکولر انسان دوستانه و انسان به عنوان معیار سنجش همه چیز، امروزه از جهاتی با ماهیت باوری یعنی انسان مداری، قوم محوری و ... قرین شده است. فرد مورد احترام و فردی که هدف همه سازوکارهای اجتماعی است، نه فرد مطلق انسان بلکه فرد غربی است. کشته شدن و مورد ظلم واقع دن افراد بی شمار در ویتنام، بوسنیا، خاورمیانه و ... هیچ اهمیتی ندارد، حال آنکه یک فرد امریکایی، به لحاظ جان و مال و آبرو، فوق العاده با ارزش و مهم است.

فردگرایی از ناحیه دیگری نیز مورد انتقاد است. گفته شد در فردگرایی، مرجعیت های خارجی، بی اعتبار نشان داده می شوند و گمان می رود بدین سان، آزادی فرد انسانی به مفهوم کامل آن حاصل شده است. این تصویر، مبتنی بر تصویری پائینی است که انسان را به تن و جسم تقلیل می دهد و از ابعاد مابعد الطبیعی و معنوی او غفلت می ورزد. اما در بینش دینی، انسان، فردی منفرد و بریده از هر گونه اتوریته خارجی نیست. او از سویی به عنوان مخلوق خداوند، تحت امر الهی است و از سوی دیگر، به عنوان موجود انسانی، تحت کشش دو نیروی عقل و غرایز قرار دارد. در این تصویر، انسان در صورتی به آزادی واقعی دست می یابد که از اسارت نفس و شهوات آزاد گردد همانسان که از جبارین و استعمارگران بیرونی باید رها شود. بدین سان، فردگرایی با بسته دانستن زیست جهان درونی انسان و ناگشوده دانستن آن به مابعد الطبیعه و تاثیر آن از جهان ماوراء، از نظر اسلام مردود است.

فهرست منابع

۱. ربلستر، آنتونی (۱۳۷۷)، "لیبرالیسم غرب؛ ظهور و سقوط"، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
۲. اندرو، وینسنت (۱۳۷۸)، "ایدئولوژیهای مدرن سیاسی"، ترجمه مرتضی ثاقبفر، تهران، انتشارات ققنوس.
۳. بوردو، ژرژ (۱۳۸۳)، "لیبرالیسم"، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، نشر نی.
۴. تونی، دیویس (۱۳۷۸)، "اومانیزم"، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
۵. جهانیان، ناصر (۱۳۷۸)، "فردگرایی و نظام لیبرال - سرمایه داری"، در نشریه کتاب نقد، شماره سوم.
۶. سندل، مایکل (۱۳۷۴)، "لیبرالیسم و منتقدان آن"، ترجمه احمد تدین، تهران، سازمان انتشارات علمی-فرهنگی.
۷. شفر، برنارد (۱۳۸۴)؛ مبانی جامعه‌شناسی جوانان، کرامت‌الله راسخ، تهران، نی.
۸. کوزر، لوئیس (۱۳۸۳)؛ زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، محسن ثلاثی، تهران، علمی.
۹. گاراندو، میکائیل (ویراستار) (۱۳۸۳)، "لیبرالیسم در تاریخ اندیشه غرب"، ترجمه عباس باقری، تهران، نشر نی.
۱۰. میرمعزی، حسین (۱۳۷۸)، "نقدی بر اهداف نظام سرمایه داری از دیدگاه اسلام"، در نشریه کتاب نقد، شماره سوم، تابستان ۷۸.

11. John C. Luik (1998), HUMANISM, in "Routledge Encyclopedia of philosophy", Edward Craig (general ed.), New York, Routledge, Vol.4. 3. Microsoft ® Encarta ® Premium Suite 2005. © 1993-2004 Microsoft Corporation

12. Nicola Abbagnano (1998), HUMANISM, in "Encyclopedia of philosophy", Paul Edwards (general ed.), New York, The Macmillan Company & The Free Press, Vol. 4.